

"او برای نژادش می‌کوشد": مطالعه‌ی ایدئولوژی نژادی در رمان جین/ایر از

منظر تاریخ‌گرایی نوین

معصومه تکلو^۱

بهزاد برکت^۲

چکیده

قرن نوزدهم عصر امپریالیسم و استعمار شناخته شده و لذا گفتمان قدرت بریتانیا در این قرن دارای ویژگی‌هایی امپریالیستی و استعماری است، و امپریالیسم می‌تواند بخشی جدانشدنی از خوانش و ارزیابی ادبیات انگلیسی قرن نوزدهم باشد. با مطالعه‌ی رمان جین/ایر (۱۸۴۷) از منظر رویکرد تاریخ‌گرایی نوین، مقاله حاضر در جستجوی صدهای نژادی سرکوب شده در این اثر است. این مقاله با بررسی جین/ایر به مثابه رمان انگلیسی معیار اواسط قرن نوزدهم می‌کوشد نشان دهد به چه روش‌ها و تا چه اندازه‌ای گفتمان قدرت غالب عصر ویکتوریا، علی‌رغم مخالفت‌های بعضاً آشکار رمان با نژادپرستی و سازوکارهایش، بدان راه‌یافته و خود را در متن جین/ایر تثبیت و بازتولید می‌کند. رمان شخصیت‌های خارجی یا شخصیت‌هایی را که به لحاظ فیزیکی و ذهنی منتسب به هویت غیرانگلیسی‌اند برای قهرمان انگلیسی، وطنی و طبقه متوسط خود، جین، تهدید تلقی می‌کند. مقاله حاضر در هریک از سه بخش اصلی خود به چگونگی بازنمایی سه نژاد کرئول، ایرلندی و فرانسوی در جین/ایر می‌پردازد و پس از ارائه‌ی شواهد متنی و اجتماعی-تاریخی، چنین نتیجه می‌گیرد که جین/ایر در لایه‌های آشکار خود متنی ضد نژادگرایی و همزمان در لایه‌های پنهان‌تر خود نژادگرایانه است.

واژگان کلیدی: جین ایر، تاریخ‌گرایی نوین، امپریالیسم، نژاد، نژادگرایی

دوره پانزدهم شماره ۲۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

۱. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه گیلان

takallu5561@yahoo.com

۲. دانشیار دانشگاه گیلان،

behzadbarekat@yahoo.com

مقدمه

۱. نظریه تاریخ‌گرایی نوین

تاریخ‌گرایی نوین که در دهه ۸۰ میلادی در نظرات و آثار منتقد آمریکایی استیون گرینبلات^۱ در زمینه مطالعات رنسانس شکل گرفت یکی از دوزیرشاخه اصلی سرشاخه بزرگتر نظری-انتقادی تحت عنوان "مطالعات فرهنگی"^۲ است. به طور کلی داعیه اصلی مطالعات فرهنگی که در دهه‌های میانی قرن بیستم (۱۹۵۰) به همت ریموند ویلیامز^۳ و ریچارد هوگارت^۴ بنا نهاده شد توجه و تمرکز بیشتر بر فرهنگ عامه و تولیدات آن در برابر فرهنگ نخبه‌گرا و فاخر است که همواره مورد عنایت ویژه منتقدان بوده است. حال آنکه به زعم ویلیامز و هوگارت فرهنگ عامه همواره مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفته و به حاشیه رانده شده است. تدریجاً و در دهه‌های پایانی قرن بیستم، نظرات ویلیامز پایه‌گذار زیرشاخه دیگر مطالعات فرهنگی موسوم به ماتریالیسم فرهنگی^۵ شد.

پیشینه تاریخ‌گرایی به آراء مارکس، هگل و نیچه بازمی‌گردد لذا آنچه امروزه تاریخ‌گرایی نوین نامیده می‌شود الزاماً و به‌تمامی نو نیست. تاریخ‌گرایی، چه اشکال پیشین و چه نوین آن، در مجموع بر آن است که "همه نظام‌های اندیشه، همه پدیده‌ها، تمامی سازمان‌ها، تمامی آثار هنری و متون ادبی باید [در بدایت مطالعه نقادانه] در دورنمایی تاریخی قرار داده شوند. به عبارت دیگر متون و پدیده‌ها را نمی‌توان از تاریخ جدا کرد و در انزوا و فارغ از فرایند زمینه تاریخی‌شان تحلیل نمود" (Habib 760). اما آنچه که نظریه تاریخ‌گرایی نوین را به طور اخص از آراء پیشگامان نامبرده در رویکردهای تاریخ‌گرا متمایز می‌کند تاثیرات کلیدی نظرات میشل فوکو بر شکل‌گیری چارچوب نظری تاریخ‌گرایی نوین است: پساساخت‌گرایانی چون فوکو بر متنتیت تاریخ و اینکه خود تاریخ یک متن است تأکید می‌ورزند که در نتیجه این باور می‌توان تاریخ را نوعی از تفسیر تلقی کرد و لذا از تاریخ‌های متعدد و نه صرفاً تاریخی واحد و حقیقی سخن گفت. همانند رویکردهای فرم‌مبنا، تاریخ‌گرایی سنتی در پی آن است که عناصر و نیروهای متضاد و متناقض موجود در متن را در قالب واحدی ارگانیک و اندام‌وار^۶ همسو کند با این تفاوت که در نظریه‌های فرمالیستی منشاء این اتحاد و همسویی نهایی

1. Stephen Greenblatt

2. Cultural Studies

3. Raymond Williams

4. Richard Hoggart

5. Cultural materialism

6. Organic unity

درونی و خود متن است حال آنکه در تاریخ‌گرایی سنتی منشاء این اتحاد در بیرون و زمینه‌های تاریخی-اجتماعی جستجو می‌شود. برخلاف دو رویکرد نامبرده، در تاریخ‌گرایی نوین تکثر قوا و عناصر متن از اساس، قابلیت یکدست شدن و همسویی را ندارد لذا اثر ادبی به منزله‌ی واحد اندام‌وار و منسجم تلقی نمی‌شود بلکه به مثابه‌ی فضایی نگریسته می‌شود که در آن "انواع مختلف گفتمان‌های متنی با هم تلاقی کرده، با رد، یا تأیید متقابل اثرات یکدیگر را تقویت یا بی‌اثر می‌کنند، و به جرح و تعدیلاتی در یکدیگر منجر می‌شوند" (Habib 763). لذا متن اساساً به مثابه‌ی مجموعه‌ای از عرصه‌ها برای نیروهای متعدد است؛ زمینهایی برای رویارویی آراء متعدد و منافع ناهمخوان و متغیر که در آن اصول و عقاید تثبیت شده در عین تقویت شدن به دلیل حضور و جولان ناگزیر نیروهای برانداز کم‌اعتبار نیز می‌شوند.

همچنین تاریخ‌گرایی نوین عمیقاً متأثر از آراء فوکو در باره مفهوم قدرت بوده است. به زعم فوکو، "یک رخداد تاریخی نه پدیده‌ای ثابت است که بتوان آنرا بواسطه‌ی شواهد و مدارک مستند ادراک و ثبت کرد و نه محصول عمل هدفمند انسانی بل نشانه‌ایست از سلطه و از روابط قدرت همواره در حال تغییر" (Castle 130). متن برساختی زبانی و اساساً وابسته به زمان و مکان است که در نتیجه همواره به صورتی پیچیده سیاسی هم هست و از آنجاییکه به طور اجتناب ناپذیری با گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های هم‌عصرش در آمیخته نمی‌تواند بی‌ارتباط با قدرت باشد. بنابراین، مانند هر متن دیگری، "متن ادبی نیز صرفاً روابط قدرت را بازنمایی نمی‌کند، بلکه فعالانه در ساختن و/یا تقویت و تثبیت گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌ها مشارکت دارد" (Bertens 140). این رویکرد پساساخت‌گرایانه به قدرت است که موجب می‌شود تاریخ‌گرایی نوین در خوانش و ارزیابی متون ادبی بر منابع و ابزارهای بسیار پنهان قدرت که در بدایت امر و به ظاهر شک برانگیز نیستند تمرکز کند تا از این رهگذر بدین پرسش پاسخ دهد که چگونه روابط قدرت در راستای به حاشیه راندن گفتمان‌ها و روایت‌های رقیب در یک متن عمل می‌کنند. لذا می‌توان به تعبیری، تاریخ‌گرایی نوین را گونه‌ای از تحلیل و تفسیر نقادانه دانست که روابط قدرت را مهم‌ترین زمینه برای شکل‌گیری همه‌ی انواع متون تلقی می‌کند که البته این متون نیز تأثیرات متقابلی بر زمینه دارند. در اینجا دو نکته اساسی شایان ذکر است. ابتدا اینکه مفهوم قدرت و روش‌های اعمال آن از منظر فوکو به هیچ وجه محدود و منحصر به قوای نظامی و قانونگذاری و سازمان‌های قهریه در دولت‌ها نیست بل امری فراگیر و

متکثر است که اغلب به روش‌هایی کاملاً مدنی، غیرنظامی و غیرقهری بر احاد جامعه اعمال میگردد: "فوکو بر این باور است که دولت قدرت خود را بوسیلهٔ نهادهایی به ظاهر مستقل از جریان‌های سیاسی از جمله نهادهای اجتماعی، درمانی ویا آموزشی بر ملت‌ها اعمال می‌کند" (ریاحی نوری و امجد ۱۰۵-۱۰۴). ادبیات نیز از جملهٔ این بسیار نهادهای غیرقهری اعمال کننده گفتمان‌های قدرت قالب است. نکتهٔ دیگر اینکه تاریخ‌گرایی نو رابطهٔ بین متن (text) و زمینه (context) را بازتعریف می‌کند: زمینه در جایی بیرون از متون و کاملاً مستقل از آن‌ها وجود ندارد بلکه توسط آن‌ها و از برهمکنش آن‌ها بریکدیگر بنا نهاده می‌شود. چنانچه پیشتر نیز عنوان شد، تاریخ‌گرایی نوین تاریخ و پدیده‌های تاریخی را متن می‌انگارد؛ همانطور که لوییس مونتروز^۱ از چهره‌های شاخص تاریخ‌گرایی نوین می‌نویسد، شاخصهٔ این رویکرد "دغدغه‌ای دوجانبه و متقابل برای تاریخت متون و متنیت تواریخ است" (۴۱۰). این بدین معناست که همه متون باید به لحاظ تاریخی تعیین جایگاه شوند (تاریخت متون) در عین حال که ما هرگز نمی‌توانیم برای این تعیین جایگاه به گذشته‌ای واحد، معتبر و مناقشه ناپذیر دست‌یازیم چراکه تاریخ همواره بواسطهٔ متونی که محصول آن جامعه خاص هستند به ما انتقال می‌یابد (متنیت تواریخ).

در اواخر دههٔ ۸۰ میلادی و در طول دههٔ ۹۰، موضوعاتی چون نژاد و جنسیت به طور جدی به مطالعات تاریخ‌گرایی نوین راه‌یافت در نتیجه از دههٔ نود تا کنون این رویکرد متون را صرفاً در رابطهٔ متقابل با ایدئولوژی قدرت غالب نمی‌داند بل آن‌ها را به مثابهٔ برساخت‌هایی ارزیابی می‌کند که محصول مشترک مفاهیم اجتماعی-فرهنگی چون نژاد و جنسیت که همواره اموری معطوف به قدرت بوده‌اند نیز هستند.

۲. نژاد در قرن نوزدهم

یک ایدئولوژی نژادی از اساس ویژگی‌های قومی-نژادی را ارزش‌گذاری کرده و رابطه‌ای تعیین کننده بین ویژگی‌های بیولوژیک و مشخصات فرهنگی می‌بیند. همچنین نژادگرایی همواره امری معطوف به قدرت است. مطالعهٔ ریموند ویلیامز درباب واژه "نژاد" در دوره‌های تاریخی پیشین نشان دهندهٔ تفاوتی چشمگیر بین کاربردهای این واژه در سده‌های ۱۶ و ۱۹ است و نیز اثبات می‌کند که مفهوم امروزی این کلمه نزد ما به کاربرد

1. Louis Montrose

متأخرش در قرن ۱۹ بسیار نزدیک‌تر است (Williams 250-248). دستاوردهای امپریالیستی انگلستان و پروژه‌های پیروزمندانه‌اش در آفریقا، جزایر دریای کارائیب، آسیا و آمریکای شمالی؛ رشد تجارت برده‌داری در جزایر اقیانوس اطلس؛ و کشت و کار موفق انگلیسی‌ها در آمریکا در قرن ۱۸ که در قرن ۱۹ نیز تداوم‌یافت مجموعاً انگلیسی‌های عصر ویکتوریا را به ملتی با خودآگاهی نژادی تبدیل کرد بدین معنا که آن‌ها ملل اروپایی و غیراروپایی را، به لحاظ عقلانی و فیزیکی، نسبت به نژاد آنگلو ساکسون فرودست تلقی می‌کردند. در قرن نوزدهم به دلیل موفقیت‌های استعماری و امپریالیستی در عرصه بین‌المللی و نیز انقلاب صنعتی در عرصه ملی، انگلستان در حال تبدیل شدن به یک قدرت مطلق سیاسی-اقتصادی در جهان بود. علاوه بر این، نزول قدرت استعماری هلند و پرتغال از یک سو و شکست‌های امپریالیستی فرانسه در آفریقا، هندوستان، جزایر کارائیب، و آمریکای شمالی از دیگر سو نوعی احساس خشنودی از خود مضاعف را در انگلیسی‌ها دامن می‌زد (Kumar 6-9). براساس بسیاری از سفرنامه‌ها و خاطره‌نویسی‌های برجای‌مانده از عصر ویکتوریا، به زعم مسافران انگلیسی اسپانیایی‌ها، فرانسوی‌ها، آلمانی‌ها و ایتالیایی‌ها مردمانی عقب مانده، کثیف و بدبو، و غیربهداشتی بودند تا حدی که اوانس^۱، پروفیسور تاریخ مدرن در دانشگاه کمبریج، در این باب می‌گوید "آن‌ها در دیگر ساکنان قاره اروپا و آداب غریب‌شان قرون وسطا را می‌دیدند که گویی دوباره زنده و مجسم شده بود" (۴).

اگر رویکرد انگلیسی‌های عصر ویکتوریا نسبت به دیگر نژادهای اروپایی این‌چنین بوده، می‌توان تصور کرد که احساس برتری نژادی آن‌ها در مواجهه با سایر نژادهای غیراروپایی تا چه اندازه بوده‌است چراکه برخلاف نژادهای غیراروپایی، ساکنان اروپا لاقلاً مسیحی بودند. همین امر بهانه‌هایی مذهبی و انسان‌دوستانه به دست بریتانیا داد تا تحت عناوین مبدلی چون ارائه‌ی پیام احیاگر مسیح، کمک در تغییرکیش به آیین مسیحیت، متمدن کردن غیراروپائیان، و رهاندن‌شان از شر دول خودکامه مطامع اقتصادی-سیاسی خود را در استعمار ملل غیراروپایی پنهان کند. در قرن نوزدهم، شبه علمی‌نظیر جمجمه‌خوانی^۲ و چهره‌شناسی^۳ با هدف توجیه برده‌داری و استثمار

1. Richard J. Evans

2. phrenology

3. physiognomy

بومیان مستعمرات مطرح و متداول شد. این شبه علوم که به ترتیب بر شکل جمجه و اندازه و فرم اعضای صورت تاکید می‌کردند بر این باور بودند که رشد و پیشرفت بدنی و ذهنی-عقلانی انسان به شکل سر و جمجمه و ساختار فک و چانه اش بستگی مستقیم دارد (Wohl & Wyhe). محبوبیت فزاینده نظریهٔ داروین نیز مشروعیت علمی بیشتری را برای باور به سلسله‌مراتب نژادی فراهم آورد. ادعای داروین بر تداوم نسل انسان‌های اولیه از نسل میمون‌ها موجب شد که در شبه‌علوم متداول، نژادهای دارای فک جلوآمده از جمله سیاه‌پوستان و یا ایرلندی‌ها نزدیک‌تر به انسان‌های نخستین و لذا به لحاظ قوای فکری فرودست تلقی شوند.

امپریالیسم و بازنمایی نژاد کرئول

نژاد کرئول به بومیان و ساکنان جزایر دریای کارائیب و مناطقی از آمریکای مرکزی اطلاق می‌شود که پس از استعمار این جزایر توسط کشورهای اروپایی، اغلب دورگه و حاصل ازدواج بومیان سیاه‌پوست و اروپائیان سفیدپوست هستند.

اسپیوک^۱ در مقاله ای تحت عنوان "متون سه زن و نقدی بر امپریالیسم" (۱۹۸۵) بر دو مسئله به طور خاص تاکید می‌کند: ابتدا اینکه امپریالیسم نیرویی غیرقابل چشم‌پوشی در شکل‌گیری ایدئولوژی بریتانیای قرن نوزدهم است و دیگر اینکه پنهان و مبدل کردن آن در قالب "رسالت اجتماعی انگلستان" وظیفه‌ای بود که دولت بریتانیا به همه نهادهای فرهنگی از جمله به ادبیات عصر ویکتوریا محول کرده بود (۲۳۵). اسپیوک معتقد است که "این دو واقعیت آشکار در خوانش ادبیات انگلیسی قرن نوزدهم همواره مورد غفلت واقع شده‌اند" (ibid). همچنین ادوارد سعید نیز در بررسی گونه ادبی رمان بر این باور است که "اکثر رمان‌نویسان مطرح اواسط قرن نوزدهم نه تنها قدرت ماوراءالبحاری انگلستان را در جهان‌بینی خود پذیرفتند بلکه در اکثر موارد تحت تاثیر این قدرت بودند" (فخری و شیده ۱۵۹). ردپای آشکار سه عامل نژاد، استعمار و امپریالیسم در رمان جین / ایر در شخصیت پردازی برتا میسون، همسر دیوانه راجستر، متجلی شده که به طور معناداری یک کرئول جاماییکایی و ساکن جزایر هندغربی است. به زعم اسپیوک، "کارکرد برتا در رمان نامشخص کردن مرز بین انسان و حیوان است تا از این رهگذر شمول وی تحت روح و حمایت قانون تضعیف شود" (۲۴۲). در واقع، برتا از طریق

1. Spivak

بروتته و از زبان جین همچون یک دیگری هنوز به مرتبه انسان نرسیده در تقابل با همتای اروپایی خود، جین، که انسانی بی‌کم و کاست تصویر شده بازنمایی می‌شود: در گوشه‌ای تاریک در منتهی علیه اتاق، هیکلی جلو و عقب می‌دوید. اینکه چه بود، اینکه انسان بودیا جانور در نگاه نخست قابل تشخیص نبود: ظاهراً داشت روی چهار دست و پا حرکت می‌کرد؛ مانند یک حیوان وحشی عجیب و غریب خرناس می‌کشید و صدا می‌داد: اما در عین حال با لباس پوشانده شده بود؛ و مقداری موی تیره که لابه‌لایش موهای خاکستری هم بود، مانند یال، سر و صورتش را از نظر می‌پوشاند (Bronte 492-493).

امپریالیسم را دولت بریتانیایک پروژه انسان‌ساز معرفی می‌کرد، "به سان تحولی بایسته و ضرور، و رای قانون، دستور خداوند، و به دور از انگیزه‌های انسانی" (Spivak 240). همین مضمون که امپریالیسم و استعمار را خواست خداوند و فراتر از قانون و اراده انسان می‌نمایند در توجیهاتی که راجعاً از رفتارهای ظالمانه و منفعت‌طلبانه خود نسبت به برتا برای جین بازگو می‌کند عیان است؛ پس از تصاحب اموال همسر جامائیکایی‌اش و اطلاع از جنون وی، راجعاً به اروپا بازمی‌گردد تا ضمن زندانی کردن برتا در طبقه سوم عمارت ثورنفلد، خود بتواند از آزادی و رفاه برخوردار شود. پیش از بازگشت به اروپا، او آنچه را که در صدد انجامش است با استعانت از واژگان یادآور جهنم و آتش برای توصیف جزایر هند غربی و اقلیمش و متقابلاً عبارات و توصیفات تداعی‌کننده بهشت، طراوت و الوهیت برای اروپا و انگلستان موجه و منطقی جلوه می‌دهد:

شبی آتشین در جزایر هند غربی بود... هوا به داغی گوگرد بود...؛ سرانجام با خود گفتم "این زندگی جهنم است! ... و من حق دارم چنانچه بتوانم خودم را از قید آن برهانم... بگذار این غل و زنجیرها را پاره کنم و به خانه، به سوی خداوند بازگردم... نسیمی تازه و فرحبخش از سوی اروپا بر اقیانوس وزیدن گرفت... امید به من گفت "برو... و دوباره در اروپا زندگی کن... تو هرآنچه را که خداوند و انسانیت از تو می‌طلبیده به انجام رسانده‌ای (Bronte 518-520).

فرقه کلاپام^۱ در قرن نوزدهم متشکل از برخی امپریالیست‌های اوانجلیک یا انجیلی بود و فرماندار سابق سیرالئون و حکمران اسبق هند نیز از اعضای آن بودند. برای اعضای این فرقه بهترین راهکار در جهت حفظ قدرت استفاده از روش‌های گسترش دانش نجات‌بخش

1. Clapham Sect

"حقیقت مسیحی" بود (Embree 247). گرانت، یکی از اعضای این فرقه، می‌گوید: "اگر امکان داشت که با منطق نرم و تشویق مهربانانه هر تعداد از بومیان هند را مسیحی کنیم، واضح است که آنان در اصول بیشتری با ما اشتراک خواهند داشت و این به نوبه خود در حفظ دولت ما مؤثر خواهد بود" (ibid).

در جین ایر، ایده‌ی مشابه‌ی یعنی بشردوستانه و نجات‌بخش بودن امپریالیسم در برنامه‌های تبلیغی سنت جان ریورز برای اعزام و تبلیغ مسیحیت در هندوستان خود می‌نمایاند. در صحن‌های که جین مصرانه از سنت جان می‌خواهد به خاطر خطرات احتمالی از این سفر صرف‌نظر کند، او که مشتاقانه منتظر رسیدن هنگامه‌ی اعزام‌اش به کلکته است تکلیف‌اش را در کمک به تغییر کیش هندوها خطاب به جین چنین توصیف می‌کند:

رسالت من؟... امیدهایم برای اینکه در زمره‌ی کسانی باشم که همه‌ی آمال‌شان را در راستای آن بلندپروازانه‌ترین و پرشکوه‌ترین آرزو کنار نهاده‌اند؟ آن پرشکوه‌ترین آرزویی که همانا بهترکردن نژادشان است؟ — و گسیل دادن دانش به مرزهای قلمرو جهالت — جانشین کردن صلح به جای جنگ — آزادی به جای اسارت — دین به جای خرافه — امید به فردوس به جای ترس از دوزخ؟ — می‌گویی باید از این‌ها صرف نظر کنم؟ این‌ها برای من از خونی که در رگهایم جریان دارد عزیزتراند (۶۳۲).

وجود پیش‌فرض‌ها و اصول امپریالیستی در پایان‌بندی جین/یر نیز آشکارا دیده می‌شود به طوری که خطوط پایانی رمان تأیید صریح‌الحن پروژة امپریالیستی بریتانیاست. پایان رمان، که به طور معناداری بخشی از نامه سنت جان پس از اعزام به هندوستان است، با برابر دانستن زندگی سنت جان در مقام یک مبلغ در کلکته و انتخاب بی‌چون و چرای مرگی داوطلبانه برای بهبود نژاد بشر، قهرمانی وی را تثبیت می‌کند. تأیید این ایثار وصف‌ناشدنی سنت جان برای نوع بشر که در حقیقت تأیید پیش‌فرضی امپریالیستی است از زبان جین، در مقام راوی قابل اعتماد، در پاراگراف‌یکی مانده به انتهای رمان چنین بیان می‌شود:

سرسخت، مؤمن و ازخودگذشته، سرشار از انرژی و شوق و حقیقت، او برای نژادش می‌کوشد؛ او راه پرسنگلاخ آنان را به سمت تعالی هموار می‌کند؛ او همچون هرکول تعصبات فرقه و طبقه را که سدکننده‌ی این راه است ریشه‌کن می‌کند... جاه‌طلبی‌اش جاه‌طلبی آن روح بزرگی‌ست که پا جای پای کسانی نهاده که از پستی‌های زمین رها

شده‌اند — که بی‌هیچ نقصانی در پیشگاه خداوند می‌ایستند... آنانکه فراخوانده شده‌اند و برگزیدگان و مؤمنان‌اند (۷۷۷-۷۷۶).

این پاراگراف به خوبی نشان می‌دهد که چگونه و تا چه میزان متن همداستانی کلیسا با امپریالیسم را پنهان کرده و سنت جان را صرفاً مبلغی وارسته و بی‌دریغ بازنمایی می‌کند. این مهم که جین نیز در جایگاه شخصیت اول رمان در پروسه ایجاد تحول و پیشرفت در دیگر شخصیت‌های رمان قرار می‌گیرد، خود تلویحاً ایده‌ی توسعه‌دهندگی امپریالیسم را مورد تأکید قرار می‌دهد لذا همزمان که سنت جان در کسوت مبلغی مذهبی در حال هدایت و نجات کافران و بربرها در سرزمین‌هایی بسیار دور از خانه است، جین نیز در خانه و به طور موازی به آموزش کودکان روستایی در مورتون^۱، تربیت یک دخترک فرانسوی رها شده (ادل) و سرانجام هدایت مردی به گمراهی کشانیده شده (راچستر) مشغول است.

در واقع پاسخ اسپیوک به این پرسش که آیا ممکن است در رمان جین ایر ستیز برابری خواهانه‌ی زن اروپایی در برابر ایدئولوژی مردسالار با ایدئولوژی امپریالیسم همدست شده باشد، یک "بله" قاطعانه است چراکه از دید وی این رمان با تصویرگری و تایید روند پیشرفت و خودبسندگی زن اروپایی (جین) به قیمت از انسانیت ساقط کردن همتای غیراروپایی‌اش (برتا)، بر "ایدئولوژی و اصول بلاشروط امپریالیسم" صحنه می‌نهد (244-241). پاسخ سوزان ال. میر^۲ به این سوال نسبت به پاسخ اسپیوک و جوه اشتراک و افتراق دارد. میر به شکل هوشمندانه‌ای پاسخ اسپیوک را تعمیم داده، تعدیل کرده و تنقیح می‌کند. برخلاف اسپیوک، میر رمان را مؤید ایدئولوژی "بلاشروط" امپریالیسم نمی‌داند بل نوعی از ایدئولوژی امپریالیستی را در رمان می‌یابد که "به صور جالب و معناداری مورد پرسش و چالش واقع شده و سپس مجدداً تایید و تثبیت می‌شود" (in Glen 97). میر بر این باور است که برونته نسبت به امپریالیسم احساسی دوسوگرا^۳ توأمان مرکب از علاقه/بیزاری دارد: "کاربرد استعاری نژاد و روابط نژادی در داستان‌های برونته خصوصاً در جین ایر وجود نوعی تضاد را بین احساس همدلی با مظلوم ازیکسو و حس خصمانه‌ی برتری نژادی از دیگر سو برملا می‌کند" (in Glen 95). در واقع، نژاد در این رمان استعاره‌ای کلیدی است لذا در ادامه به برخی از کاربردهای

1. Morton

2. Susan L. Meyer

3. ambivalent

استعاری نژاد در رمان خواهیم پرداخت: جان، پسر دایی زورگو و قلدر جین، حین آزار و اذیت او در عمارت گیتهد^۱، جین را با "برده‌ها" مقایسه می‌کند و نیز بعدها در مدرسه لوود^۲ آقای براکلهرست^۳ او را با "کافران" و بت‌پرست‌ها (۱۰۸) قیاس می‌کند. در صحنه نخست رمان، جین علیه قلدری‌های جان رید برمی‌آشوبد و رفتار ظالمانه وی را با تاریخ بسیار دور امپراطوری روم باستان و برده‌داری متداول در آن دوران قیاس می‌کند — و به شکلی معنادار نه با تاریخچه بسیار نزدیک‌تر استعمار و امپریالیسم بریتانیا و برده‌داری در مستعمرات: "تویک قاتلی، مثل یک برده دار رفتار می‌کنی، تو شبیه امپراطوران روم هستی" (Bronte 23). در جای جای رمان هرگاه بروته می‌خواهد بر ایده‌های نظیر ظلم، سرکوب، خودکامگی و بی‌عدالتی تأمل کند از نژادهای غیرسفید — سیاهان آفریقایی، ترکها، ایرانی‌ها، هندی‌ها و بومیان آمریکا — نام می‌برد.

در ایدئولوژی مردسالار عصر ویکتوریا، زنان سفید با غیرسفیدپوستان نژادهای دیگر قیاس می‌شدند تا همزمان فرودستی هر دو نسبت به مردان سفیدپوست مورد تأکید قرار گیرد (در واقع فرودستی "جنسیتی" زنان سفید و فرودستی "نژادی" مردمان دیگر نژادها). اما در حالیکه بروته این استعاره نژادی را در رمان شکل و سمت و سو می‌دهد، تشابه زنان سفید و مردمان دیگر نژادها را نه بر اساس فرودستی تحمیلی مشترک بر آنها بل بر اساس ظلمی که مشترکاً بر آنها می‌رود پایه‌گذاری می‌کند. به عبارت دیگر، زنان سفیدپوست انگلیسی و نژادهای غیرسفید هردو به یک اندازه مورد ظلم و سرکوب مردان سفیدپوست انگلیسی واقع می‌شوند اما در حالیکه زنان سفید فرودست‌تر از مردان سفید نیستند به طورمتناقضی مردمان دیگر نژادها چنین هستند. در اینجا درباره وجوه ایدئولوژیک جین ایر می‌توان چنین گفت که اگرچه استراتژی کاربرد کنایی برده‌داری و نژاد همچون استعاره‌ای پر دامنه و محوری ضرورتاً موجب ایجاد همدلی با مردمان غیرسفید تحت ستم سفیدپوستان در متن می‌شود، اما به هیچ وجه کاملاً فاقد نژادگرایی نیست.

برتا میسون همسر دیوانه راجستر که راجستر به خاطر دارایی‌اش با او ازدواج کرده و سپس او را در طبقه سوم عمارت اجدادی خاندان‌اش محبوس می‌کند مرکز ثقل اصلی نگرانی‌های بروته از وجود ستم در انگلستان است. برتا اغلب در رمان یک زن

1. Gateshead

2. Lowood school

3. Mr. Brocklehurst

سفیدپوست "تیره" یا "سبزه تند" توصیف شده و با شورش‌های ضدبرده‌داری سیاهان جامائیکایی موسوم به مارون‌ها^۱ پیوند می‌خورد. به موازات جنون درحال رشد و بروز برتا، سیاهی‌اش نیز در جریان رمان بیشتر مورد تأکید قرار می‌گیرد و از رهگذر این تأکید، دیگری بودن وی به لحاظ نژادی بیشتر به ذهن فراخوانده می‌شود. این دیگری نژادی^۲ در واژگانی که جین برای وصف بازتاب چهره‌ی برتا در آیینہ اتاقش به کار می‌برد عیان است:

هرگز چهره‌ای شبیه آن ندیده‌ام! چهره‌ای بی‌رنگ بود — چهره‌ای وحشی. کاش می‌توانستم آن حدقه چشمان سرخ و خطوط چهره‌ی سیاه و متورم و ترسناکش را فراموش کنم!... لبهای ورم کرده و تیره؛ پیشانی پر خط و چروک؛ و ابروان سیاهی که بالای آن چشمان خونرنگ گره خورده بود (۴۷۷-۴۷۶).

ظهورهای هرازچندگاه برتا با هدف زنده زنده سوزاندن راجستر در تختش، چاقو زدن به برادرش ریچارد میسون، پاره کردن تورعروسی جین که همگی به دستاورد نهایی‌اش در به آتش کشیدن عمارت اجدادی راجستر ختم می‌شود و به طور کلی پیوند نزدیک برتا با عناصری چون خون و آتش بازتابی‌ست از آرمان انتقام‌جویی و شورش در مردمان استعمار زده علیه استعمارگر و مبین تهدید قریب الوقوع شورش‌ی در جامائیکا. زمان حوادث رمان دهه‌ی بیست قرن نوزدهم — یعنی مشخصاً قبل از آزادی کامل بردگان جزایر هندغربی در ۱۸۳۸ — و مقارن با زمانی‌ست که کاهش درآمد صاحبان بریتانیایی مزرعه‌های نیشکر در مستعمرات هندغربی همزمان هم سخت‌گیری‌ها را بر بردگان جامائیکایی افزایش داده بود و هم احتمال شورش و قیامی در میان آن‌ها علیه استعمارگران را.

جین به دلیل جنسیت و طبقه اجتماعی خود در فصول آغازین رمان به حاشیه راندگی را تجربه می‌کند، به طور استعاری با انتساب او به نژادهای غیرسفید نمایانده می‌شود. در فصل اول، جین که از جمع خانواده‌ی رید رانده شده خود را درحالی‌که در لبه داخلی پنجره عمارت — ناحیه‌ای مشخصاً حاشیه‌ای در معماری بنا — نشسته "چهارزانو همچون یک ترک" (۷) توصیف می‌کند. بعدها در مدرسه لوود، آقای براکله‌رست جین را بایک هندو قیاس کرده و چنین می‌گوید: "این دخترچه که بومی یکی از سرزمین‌های مسیحی است به مراتب بدتر از آن دخترچه کافری‌ست که در برابر جوگرنت زانو زده و دعایش را

1. Maroons

2. Racial otherness

خطاب به برهما می‌خواند... (۱۰۸). و نیز خیلی بعدتر در بزرگسالی‌اش، راجستر جین را بارها به "کافران"، "وحشی‌ها و بربرها" و "زنان حرمسراهای... ترک" تشبیه می‌کند (به طور نمونه صفحه ۴۵۳). همچنین هنگامی که راجستر از حرفه جین به مثابه "بردگی در مقام معلم سرخانه" (۴۵۵) یاد می‌کند، ایده طبقه اجتماعی همچون بردگی به ذهن فراخوانده می‌شود. این ایده هنگام رویارویی جین با دوستان متمول راجستر خصوصاً بلانش اینگرام و مادرش لیدی اینگرام آشکارتر می‌شود.

با توجه به آنچه آمد، می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که جین/ایر با تشبیه زنان گرفتار در سلسله مراتب جنسیتی و طبقاتی جامعه مردسالار عصر ویکتوریا به مردمان نژادهای دیگر (خصوصاً سیاه‌پوست)، هر دو گروه را قربانیان ظلم و سرکوب بریتانیا می‌داند. توصیف ظاهر و قیافه شخصیت‌های طبقه اشراف از جمله خانم رید، جان رید، ادوارد راجستر، بلانش اینگرام و لیدی اینگرام نیز بسیار حائز اهمیت و در راستای سازوکار استراتژی استعاره‌ی مفهوم نژاد در متن است. تقریباً همگی این شخصیت‌ها دارای ویژگی‌های نژادهای غیرسفید معرفی می‌شوند. به طور نمونه، ظاهر و قیافه بلانش اینگرام مغرور که معلم سرخانه فقیری چون جین را آدم به حساب نمی‌آورد و از این رهگذر نمادی ست برای بی‌عدالتی سلسله‌مراتب طبقاتی در انگلستان ویکتوریایی چنین توصیف می‌شود: زنی دارای "پوست زیتونی، تیره و صاف... چشمان درشت و سیاه... سری با موهای زیبای مشکی... (266-267)، "دوشیزه اینگرام به تیرگی یک اسپانیایی بود" (290). با پیوند زدن میان کیفیاتی چون سیاهی ازیکسو و اشرافیت و شاهانه زیستن از سوی دیگر، گویی برونته تلویحاً این ایده را منتقل می‌کند که اعمال ظالمانه امپراطوری بریتانیا و امپریالیسم خارج از وطن طبقه اشراف بریتانیایی در وطن را آلوده، سیاه و ضایع کرده است.

با این وجود، سکه بازنمایی نژاد سیاه و غیرسفید در جین/ایر روی دیگری نیز دارد. این روی دیگر ایدئولوژی متن خود را در ارجاعات پربسامد رمان به مردسالاری، استبداد و خودکامگی "شرقی" آشکار می‌کند. گویی با اشارات بسیار به تصویر بیه‌های هندی که با مرگ همسران‌شان سوزانده می‌شوند و یا زنان محبوس در حرمسراهای عثمانی، برونته تلویحاً می‌گوید ظلم کردن در حق زنان از مشخصه‌های مردان غیرسفید است. دوران کوتاه نامزدی جین و راجستر مملو است از تلمیحات و اشارات کنایی شرقی که میل راجستر را به اعمال قدرت مردانه بر جین به ایماژهای قدرت سلاطین خودکامه ترک

و پارس پیوند می‌زند بی آنکه از الگوی بریتانیایی معاصر و در دسترس‌تر سرکوبگری مردان انگلیسی نسبت به زنان چیزی انتقال دهد که بی‌شک برای خواننده‌ی همعصر رمان آشنا تر و ملموس‌تر نیز بوده‌است.

بنابراین به نظر می‌رسد برونته مایل است ظالمانه بودن ساختار طبقاتی و حتی امپریالیسم انگلستان را نه ویژگی‌ای ذاتاً انگلیسی بل ماهیتی که اساساً متعلق به نژادهای غیرسفید است تلقی و بازنمایی کند: لذا اگر طبقه حاکمه و اشراف انگلستان با طبقات پایین‌تر متعنامه و متکبرانه رفتار می‌کنند، این حاصل آلوده شدن‌شان به فرهنگ خودکامه دیگر نژادهاست. در این تعبیر، انتساب ویژگی‌های ظاهری نژادهای غیرسفید به طبقه‌ی اشراف بریتانیایی می‌تواند معنایی غیر از نقد سرکوب و استثمار مردمان تحت استثمار توسط استعمارگران بریتانیایی نیز داشته باشد و آن اینکه طبقه حاکمه و لذا امپریالیسم بریتانیا خود قربانی‌اند چراکه در نتیجه ارتباط‌شان با فرهنگ‌های مُسری بربر غیرسفید مستعمرات در طول تاریخ امپریالیسم به پدیده‌ای سیاه، ظالمانه و سرکوبگر بدل شده‌اند.

استعمار و بازنمایی نژاد ایرلندی

استعمارگران نسبت به تسلط و قدرت استعماری خود نوعی رویکرد دوسوگرایی مرکب از علاقه/بیزاری دارند: "آن‌ها تسلط استعماری را توأمان هم می‌طلبند و هم از آن بیمناکند، و این دوسوگرایی در جین ایر در شخصیت ادوارد راجستر متبلور می‌شود" (Michie, in Newman 584). در شخصیت‌پردازی راجستر دو کلیشه نژادی بسیار مهم قابل ردیابی است: از یک سو او به حکم جایگاه اربابی و همچنین ثروت‌اندوزی‌اش در مستعمرات هند غربی و جامائیکا نماد استعمارگر است و هویت‌اش در رمان با "سلاطین شرقی" پیوند می‌خورد. از دیگر سو، توصیفات ظاهر و چهره‌اش او را به کلیشه نژادی قرن نوزدهمی دیگری به نام "شامپانزه‌های سفید" که منبعث از کاریکاتورهای ویکتوریایی درباره‌ی ایرلندی‌هاست گره می‌زند. ممکن است در نتیجه نقش‌اش در رمان که او را نماینده‌ی مناسبی برای استعمارگر می‌کند، انتظار داشته باشیم راجستر با ایماژهای سفیدپوستی و انگلیسی بودن وصف شود؛ اما برخلاف انتظارمان، "راجستر به دو ایماژ اواسط قرن نوزدهمی تفاوت نژادی پیوند زده می‌شود" به نام‌های "شامپانزه‌های سفید" و "سلاطین شرقی" (ibid). در عصر ویکتوریا، انگلیسی‌ها مردم ایرلند را در

کاریکاتورها مردمانی از نژادی متفاوت ترسیم می‌کردند. این توصیف یک طنزپرداز ناشناس در مجله پانچ است از نژاد ایرلندی:

اگر اهل سیاحت و ماجراجویی باشید، بسیار محتمل است در پائین‌ترین مناطق لندن و لیورپول به موجودی بین گوریل و کاکاه سیاه برخورد کنید. این موجود اهل ایرلند است، که از آنجا تصمیم به مهاجرت گرفته: او در واقع به قبیله‌ای از وحشیان ایرلندی تعلق دارد: مادون‌ترین گونه لولوهای ایرلندی (in Curtis, *Apes and Angels* 100).

این طنزهای مبالغه‌آمیز که در بوزینه‌انگاری^۱ ایرلندی‌ها تجسم می‌یافته ریشه در آثار و نظریه‌های شبه علمی زیست‌شناسان و قوم‌نگارانی چون جان بیدو^۲ و رابرت ناکس^۳ دارد که در قرن نوزدهم بر روی نژاد مطالعه می‌کردند. بیدو فرمولی شبه‌علمی ابداع کرده بود به نام "شاخص سیاهی"^۴ که مدعی بود با آن می‌توانست درصد ملانین پوست، مو، و مردمک چشم را اندازه بگیرد و نتیجتاً میزان نسبی افراد تیره را نسبت به افراد روشن در هر جمعیتی تعیین کند. او ادعا می‌کرد با استفاده از این فرمول توانسته درصد بسیار بیشتری از آنچه او "سلت‌های آفریقایی‌گون"^۵ می‌نامید در ولز و ایرلند بیابد تا در انگلستان (Michie, in Newman 586). این تلاش‌ها برای تثبیت نوعی تفاوت نژادی بین نژادهای ساکسون و سلت حاکی از "ناخشنودی و معذب‌بودن انگلیسی‌ها از این واقعیت بود که در مستعمرات اروپائی نظیر ایرلند، استعمارگران بریتانیایی در حال استعمار مردمانی بودند که به لحاظ ویژگی‌های فیزیکی‌شان تفاوت خاصی با خود انگلیسی‌ها نداشتند" (ibid). پاراگرافی که در زیر می‌آید بخشی از نامه چارلز کینزلی به همسرش در سفری به ایرلند است و نشانگر شدت حس ناخشنودی یک انگلیسی است:

من از دیدن این شامپانزه‌های انسان‌نما در طول صدها مایل سفرم در این کشور وحشتناک مرعوب شده‌ام. عقیده ندارم که آن‌ها محصول اشتباهات ما باشند بل باور دارم نه تنها تعداد آن‌ها در سالهای اخیر بیشتر شده که حالا شادتراند و برخوردار از خوراک و مسکن بهتر. اما دیدن شامپانزه‌های سفید هولناک است؛ چنانچه سیاه بودند، این هولناکی چندان حس نمی‌شد، اما پوست‌شان به استثنای جاهایی که در معرض آفتاب بوده به سفیدی پوست خود ماست (in Curtis, *Apes and Angels* 84).

- | | |
|---------------------|------------------------|
| 1. simianization | 2. John Beddoe |
| 3. Robert Knox | 4. Index of Nigresence |
| 5. africanoid celts | |

در این گزیده آشکارا می‌توان رویکرد دوسوگرایی عشق/نفرت نسبت به سلطه استعماری را در استعمارگر مشاهده کرد؛ مضاف بر این در حالیکه نگارنده از اعمال قدرت استعماری بر نژادهای سیاه و به لحاظ فیزیکی کاملاً متفاوت از خود احساس راحتی می‌کند، موقعیت به لحاظ نژادی نامعین ایرلندی‌ها در وی نوعی احساس گناه استعماری را برمی‌انگیزد لذا بخشی از تلاش‌های شبه علمی زیست‌شناسان و ویکتوریایی برای تعریف شاخصه‌های تفاوت نژادی بین نژادهای ساکسون و سلت می‌تواند با انگیزه تسکین این احساس گناه بوده باشد. این دوسوگرایی نسبت به سلطه استعماری در جین/ایر در شخصیت‌پردازی راپستر متبلور شده است: برونته در ترسیم ظاهر راپستر از کاریکاتورهای با موضوعیت نژاد ایرلندی استفاده کرده و او را به لحاظ فیزیکی چنان وصف کرده که همانند ایرلندی‌ها "در جایگاهی نامعین بین نژادهای سیاه و سفید قرار می‌گیرد" (Michie, in Newman 587). هنگامی که جین برای اولین بار راپستر را می‌بیند وی را چنین توصیف می‌کند: "قد متوسط"، دارای "سینه‌ای بسیار فراخ"، "چهره‌ای تیره با اعضای صورتی جدی و ابروانی پرپشت" (۱۹۰). در ادامه رمان، ویژگی‌هایی غیرانگلیسی و مشحون از تفاوت‌های نژادی، این دیگربودگی نژادی راپستر را پر بارتر می‌کند: "چشمان درشت سیاه" (۲۲۰)، "سوراخ‌های بینی بزرگ" و "موهای مشکی" (۲۰۱).

نکته مهم دیگر اینکه برای زیست‌شناسان و ویکتوریایی چون بیدو و ناکس، تفاوت‌های نژادی قیافه و ظاهر بین ساکسون‌ها و سلت‌ها با تفاوت‌هایی در خلیات و روحیات‌شان نیز همراه بود؛ بنابراین، "رفتارهای احساسی غیرقابل کنترل"، "شدت در عشق ورزی و تنفر"، "یکدندگی و تحریک‌پذیری بالا"، و "قابلیت تمرد" نوعاً از خلیات نژاد ایرلندی برشمرده می‌شد (Curtis, *Anglo-Saxons and Celts* 71) که تقریباً همگی در شخصیت‌پردازی راپستر به کارگرفته شده‌اند. از آنجاییکه پدر شارلوت برونته اصالتاً ایرلندی بود، برونته نه تنها باید از این کلیشه‌های نژادی و ویکتوریایی درباره ایرلندی‌ها آگاه بوده باشد که محتمل است نسبت بدان‌ها حساس هم بوده باشد. این آگاهی از کلیشه‌های نژادی درباره ایرلندی‌ها و دوسوگرایی موجود در ایدئولوژی استعماری بریتانیا درقبال استعمار مردم سفیدپوست ایرلند سبب می‌شود که برونته در شخصیت‌پردازی راپستر، وی را جایی بینابین انگلیسی بودن — مادام که متعلق به طبقه اشراف و اربابان است و نقش استعمارگر را در ثروت‌اندوزی در جامائیکا ایفا

می‌کند و غیرانگلیسی بودن — به دلیل چهره و ظاهرش و داشتن خلیقات منتسب به نژاد ایرلندی — خلق کند.

این البته صرفاً یک روی سکه شخصیت‌پردازی راجستر است. روی دیگر شخصیت او خود را در انتساب میل غلبه و سلطه‌گری موجود در راجستر به "سلاطین مستبد شرقی" می‌نماید. از این روست که متن هنگام بیان این میل راجستر بارها وی را بایک "پاشا"، "امیر"، "یا سلطان" (Brontë 307, 452, 453) مقایسه می‌کند: ایماژهایی که بر مفهوم استبداد و سلطه‌گری شرقی دلالت دارند. اما کاربرد این دومین ایماژ تفاوت نژادی در جین ایر چیست؟ اگر "بوزینه‌انگاری ایرلندی‌ها" و تصویرگری‌شان به عنوان نژادی نه کاملاً سفید نشان از نگرانی و اضطراب استعمارگر نسبت به قدرت استعماری‌اش دارد، تصویر "سلاطین مستبد شرقی" این نگرانی‌ها را با فرافکنی فساد حاصل از سلطه‌گری به نژادی خاوری و دور از وطن تسکین می‌دهد. سلاطین خودکامه شرقی نمادی از سلطه و ثروت‌اندوزی در قرن نوزدهم بودند؛ به عبارتی، نماینده همان میلی بودند که در کشورگشایی‌های استعماری بریتانیا نهفته بود. در حقیقت، غرب با فرافکندن میل درونی‌اش برای تسلط و ثروت‌اندوزی در سرزمین‌های استعماری به خودکامگی شرقی، "تؤامان هم می‌توانست این میل را کاملاً به اجراء درآورد (مادام که در این ایماژها حدی برای سلطه و قدرت سلطان وجود ندارد) و هم با انتسابش به یک دیگری شرقی می‌توانست آن را مورد انتقاد قرار دهد (سلطان خودکامه شرور است و باید سرنگون شود)" (Michie, in Newman 591).

ترس از انقلاب فرانسه و بازنمایی نژاد فرانسوی

زیگموند فروید در کتاب *تمدن و ناخوشنودی‌هایش* (۱۹۳۰) رابطه بین کشورهای همسایه را به دلیل وجود رقابت‌های گوناگون بین ملل این کشورها اساساً خصمانه و غیردوستانه ارزیابی می‌کند. کریشان کومار در "هویت ملی انگلیسی و فرانسوی" شکل‌گیری هویت‌های فرانسوی و انگلیسی را به لحاظ وجوه اشتراک و افتراق‌شان بررسی کرده و می‌نویسد پس از رنسانس، آنچه این دو ملت را به هم پیوند می‌داد رقابت بر سر کسب تسلط جهانی و بین‌المللی بود: "با حذف قدرت هلندی‌ها در اواخر قرن هفدهم، صحنه جهانی برای رویارویی حماسی بین قدرت تثبیت‌شده فرانسوی‌ها و قدرت نوظهور انگلیسی‌ها خالی شد" (۴۱۵).

علاوه بر این جاه‌طلبی‌های کشورگشایانه، وقوع انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ فضای خصمانه‌ی بین این دو کشور همسایه را به مراتب وخیم‌تر کرد. طبقه حاکم انگلستان خود را در معرض خطر تأثیرات احتمالی انقلاب فرانسه بر مطالبات مدنی انگلیسی‌هایافت و لذا با نگرانی از امکان این تأثیرات و با هدف پیشگیری از بدآموزی الگوی همسایه، حاکمان انگلستان تصمیم بر تقویت حس ناسیونالیسم و وطن پرستی ملت خود گرفتند. این حس ناسیونالیسم انگلیسی به طور اخص در ضدیت با فرهنگ، آداب و مذهب (کاتولیک‌گرایی فرانسوی در تقابل با پروتستان‌گرایی انگلیسی) فرانسوی برانگیخته و تقویت شد.

شواهد این ناسیونالیسم ایدئولوژیک علیه فرهنگ فرانسوی در جین ایر به راحتی قابل پیگیری‌ست و تضاد دوگانه‌ی انگلیسی/فرانسوی در رمان بسیار کلیدی است. همان گونه که پیشتر اشاره شد، رمان با صحنه‌ی طغیان و انقلاب جین در برابر زورگویی پسردهایی‌اش آغاز می‌شود. جین کوچک برای اولین بار جواب جان را می‌دهد و حتی برای دفاع فیزیکی از خودش به او حمله می‌کند که منجر به خشم زن‌دایی بیرحمش و حبس جین در اتاق سرخ می‌شود. در صحنه‌ای که جین را خدمتکاران به سوی اتاق سرخ می‌کشانند، صدای راوی (جین بزرگسال) در حال اندیشیدن به ماهیت عمل انقلابی خود در کودکی چنین می‌گوید:

واقعیت این است که من موجودی کوچک در کنار خودم بودم؛ یا حتی به قول فرانسوی‌ها بیرون از خودم بودم: من آگاهانه می‌دانستم یک لحظه شورش مرا مستعد و در معرض تنبیهات عجیب و غریب قرار داده‌بود و مانند هر برده‌ی شورشی دیگری، نومیدانه مصمم بودم تا آخر ماجرا پیش روم (۱۵).

وجود کلمه‌ی "فرانسوی" در اینجا بسیار حائز اهمیت است چراکه از همین ابتدای رمان همراستا با ایدئولوژی عصر ویکتوریا، ایده‌ی انقلاب و طغیان را با فرهنگ فرانسوی پیوند می‌زند و حتی برونته برای تأکید بر این مهم واژه "بیرون" را، که از اصطلاح معادل فرانسوی گرفته‌برداری شده، با رسم‌الخطی مورب^۱ نوشته‌است. دیگر نکته حائز اهمیت اینکه این عمل طغیان و برآشفتن راجین ده ساله انجام داده است حال آنکه پس از بیست سال جین بزرگسالی آن را روایت می‌کند که آگاهی‌اش چنان به بلوغ رسیده که کاملاً از سازوکارهای ایدئولوژیک حاکمه متأثر شده باشد.

به زعم پالیتی از همین ابتدای رمان متن شروع می‌کند به "ساختن گفتمان ناسیونالیستی

ایدئولوژیک خود بر اساس تضاد دوگانهٔ فرانسوی/انگلیسی^۱: تضادی که بازنمایی نژاد فرانسوی به شدت تحت تأثیر آن قرار گرفته است و به تدریج بدل به یک "رفتار سیاسی" می‌شود و در لایه‌های عمیق‌تر دلالت بر نوعی "هراس و خصومت بومی انگلیسی نسبت به هرآنچه خارجی و غیرانگلیسی است" دارد (Politi, in Glen 84). به طور مثال در فصل ۳۴ رمان، جین هنگام خداحافظی با شاگردان روستایی‌اش در مدرسه مورتون در آستانه تعطیلات کریسمس، آن‌ها را به طور اخص و "روستائیان بریتانیایی" را به طور اعم چنین ارزیابی می‌کند: "دارای بهترین تربیت، بهترین اخلاق، و بالاترین عزت‌نفس در میان همه اروپائیان: از آن روزها تا کنون، من دختران روستائی فرانسوی و آلمانی بسیاری را دیده‌ام اما حتی بهترین‌شان در قیاس با این دختر مدرسه‌ای‌های مورتونی من نادان، زمخت و غیرمعقول به نظر می‌رسیدند" (۶۵۹).

واجد شرایط نبودن بلانش اینگرام، رقیب جین، برای همسری راجستر نه تنها در غرور و تکبر فراوانش که در انتساب ویژگی‌های ظاهری غیرسفید و غیرانگلیسی به وی نیز مورد تأکید قرار می‌گیرد. در کنار دادن پوست، مو و چشمان تیره و شرقی به بلانش، برای تأکید هرچه بیشتر بر خصوصیات غیرانگلیسی‌اش، برونته به او نامی فرانسوی (بلانش) می‌دهد نه نامی انگلیسی. بلانش زنی بی نهایت متکبر و خودخواه شخصیت‌پردازی شده که نخوتش محصول آگاهی‌اش از تعلق داشتن به طبقه اجتماعی برتر است و نیز دیگر مشخصه مهم شخصیت‌پردازی وی اتکای بیش از حدیست که بر زیبایی زنانه برای جذب همسری مناسب دارد. می‌توان انتخاب یک نام فرانسوی برای بلانش را چنین تعبیر کرد که برونته تکبر، تنعم، اتکا به معیارهایی پوچ چون زیبایی ظاهری و تعلق به طبقه اشراف برای ارزشگذاری را غیرمستقیم به هویت فرانسوی نسبت می‌دهد. بنابراین، در این رمان نژاد می‌تواند استراتژی‌ای باشد که شخصیت‌های رقیب و مخالف قهرمان اصلی را تعیین هویت کرده تا همزمان سفیدبودن، انگلیسی بودن، وطنی بودن و طبقه متوسط بودن جین را پررنگ‌تر کند.

اگرچه راجستر طبق اعتراف خودش معشوقه‌های فراوانی از ملیت‌های مختلف اروپایی داشته، اما او تنها شرح روابط خود را بایکی از آن‌ها (سلین وارنس^۲) که از قضا فرانسوی نیز هست برای جین بازگو می‌کند. سلین زنی به لحاظ اخلاقی فاسد و همزمان دارای شرکای جنسی متعدد شخصیت‌پردازی شده که رابطه‌اش با راجستر صرفاً با

1. Céline Varens

انگیزه‌ی مادی بوده‌است. او به راجستر خیانت می‌کند و بایک ایتالیایی می‌گریزد و حتی دختر خردسال‌اش ادل^۱ را با این ادعا که دختر راجستر است نزد وی رها می‌کند. در ادامه شرح ماقوع روابط‌اش با سلین، راجستر روایت را به مقایسه‌ای نابرابر بین سلامت اخلاقی پاریس و انگلستان می‌کشاند: "من پدر ادل نیستم؛ اما وقتی متوجه شدم او کاملاً بی‌کس و بی‌پول رها شده، این موجود بیچاره را از کثافت و لجن پاریس بیرون کشیدم و مجدداً در اینجا کاشتم تا در خاک سالمیک باغ انگلیسی به خوبی رشد کند" (۲۴۳). ادل که خون فرانسوی مادرش را به ارث برده نیز به قیود بی‌توجه است و علاقه‌مند به پرگویی‌های بیهوده و آزادی‌هایی که "سطحی بودن شخصیت او را افشاء می‌کند، آنچه که احتمالاً از مادرش به ارث برده چرا که چنین سطحیتی بایک ذهن انگلیسی هیچ هم‌خوانی ندارد" (Bronte 244). در فصل پایانی رمان، جین درباره‌ی ادل که پس از حدود ده سال زیستن در فرهنگ انگلیسی، حال بیشتر دختری انگلیسی است تا فرانسوی چنین می‌گوید:

همزمان با افزایش سن‌اش، یک‌تعلیم و تربیت انگلیسی معقول تا حد بسیار زیادی نقایص فرانسوی‌اش را برطرف کرد؛ و هنگامی‌که داشت فارغ‌التحصیل می‌شد، من او را هم‌صحبتی دلپذیر و آداب‌دان‌یافتم: رام، خوش‌اخلاق و دارای اصول و قیود (۷۷۴).
تصمیم الیزا، دختردایی جین، در پیوستن به یک صومعه کاتولیک فرانسوی و روشی که کاتولیک‌گرایی در رمان معرفی می‌شود نیز در آینه تضاد دوگانه فرانسوی/انگلیسی معنادار است زیرا تصویری که برونته از راهبه‌های کاتولیک ارائه می‌دهد کاملاً منفی و در راستای مضمون ضدکاتولیک متن است:

...تصویر الیزا که علیه خواهر جذاب‌تر خود، جورجیانا، جاسوسی و خبرچینی می‌کند، یادآور مادران مقدس اعظم کینه‌توز در ادبیات ضدصومعه است. این ابداً تصادفی نیست که جین به خواننده رمان می‌گوید الیزا بعدها حقیقتاً به صومعه پیوست و تارک دنیا و مادر اعظم صومعه شد (Peschier 121).

این ایده که صومعه فرانسوی هرآنچه را که الیزا دارد، چه به لحاظ معنوی و چه مادی، از او خواهد گرفت در پایان رمان مورد تأکید قرار می‌گیرد. آخرین خبری که خواننده درباره‌ی الیزا دریافت می‌کند این است که او به کسوت راهبگی درآمده و بواسطه ارثی که پس از فوت مادرش به او رسیده به مقام مادر مقدس اعظم ارتقاء یافته است: "الیزا واقعاً

به صومعه پیوست و تارک دنیا شد و الان مادر اعظم دیری است که دوره کارآموزی اش را آنجا گذرانید و البته همه ارثیه اش را نیز وقف آنجا کرد" (Bronte 407).

یافته‌ها و نتیجه‌گیری

رمان جین ایر اثر شارلوت برونته که در اواسط قرن نوزدهم نوشته شده است رمانی به لحاظ دلالت‌های معنایی چندلایه است و در برخی از لایه‌های آشکارتر معنایی خود ضدنژادگرایی و ضدامپریالیسم عمل می‌کند. لیکن در یک خوانش دقیق و از منظر رویکرد تاریخ‌گرایی نو، متن دلالت‌هایی ضمنی و آشکار بروز می‌دهد مبنی بر حمایت و بازتولید ایدئولوژی نژادی ای که ضامن بقاء و منافع طبقه حاکمه و استعمار بریتانیا در عصر ویکتوریاست. تصاویری که از سه نژاد کرئول، ایرلندی و فرانسوی در رمان بازنمایی می‌شود همگی یافته‌های فوق را تأیید می‌کنند.

نژاد کرئول در قالب شخصیت برتا همسر دیوانه و محبوس راجستر که همزمان قابلیت شوریدن و آسیب رسانی جدی و جانی به اطرافیان خود را در صحنه‌های متعددی از داستان دارد تصویر می‌شود: از جمله آتش زدن تخت راجستر در نیمه‌های شب، ورود پنهانی به اتاق جین و پاره کردن تور عروسی او، حمله به برادر خود و چاقو زدن به او و قصد کشتن و سرانجام آتش زدن عمارت ثورنفیلد و پریدن از برج و باروهای عمارت که منجر به مرگ برتا می‌شود. در کنار بُعد خطرآفرینی و مرگ‌آوری برتا، توصیف قیافه و ظاهر وی نیز کاملاً یادآور موجودی نیمه انسان – نیمه حیوان است. لذا بازنمایی نژاد سیاه در قالب شبه‌حیوانی مجنون، افراطی، فاقد تعقل و مرگ‌آفرین بر عدم همدلی متن با نیاز مفرط برتا، به عنوان انسانی که از مشکلات روانی رنج می‌برد، به کمک ساکنین ثورنفیلد می‌افزاید و او را هرچه بیشتر مستحق عدم برخورداری طبیعی و بدیهی از حقوق انسانی معرفی می‌کند.

رمان نژاد ایرلندی را نیز کاملاً متأثر از کلیشه‌های نژادی متداول ویکتوریایی از مردم ایرلند تصویر می‌کند؛ این کلیشه‌ها که برساخت‌هایی ایدئولوژیک بودند با هدف پنهان توجیه استعمار ایرلندی‌ها در انگلستان قرن نوزدهم تبلیغ و اشاعه می‌شدند. مهمترین این کلیشه‌های نژادی نامیدن ایرلندی‌ها تحت عنوان و مفهوم "شامپانزه‌های سفید" در مجلات، روزنامه‌ها و کاریکاتورهای قرن نوزدهمی بود. کاربست واژه "شامپانزه" در این عبارت نژادی برای وصف کنایی ایرلندی‌ها با گریز زدن به حیوانی بسیار شبیه به

انسان که در عین حال هنوز در سلسله مراتب تکاملی نظریه فرگشت داروین با انسان شدن فاصله چشمگیری دارد نشانگر تلقی ویکتوریایی از عدم کمال ایرلندی‌ها (کاملاً دور از آن اندازه‌ای که خود انگلیسی‌ها و نژاد انگلوساکسون انسان تلقی می‌شدند) و لذا طبیعی بودن عدم برخورداری‌شان از حقوق کامل انسانی در شرایط زیستن تحت استعمار بریتانیاست. برای اذهان انگلیسی در قرن نوزدهم استعمار مردمان سیاه به مراتب امری طبیعی‌تر و موجه‌تر به نظر می‌رسید تا استعمار ایرلندی‌هایی که در حد انگلیسی‌ها سفید بودند لذا تصویرگری ایرلندی‌ها به مثابه "شامپانزه‌های سفید" بر ساختی ایدئولوژیک بود که بنا داشت استعمار مردمان ایرلند را بر مبنای نژادی توجیه کند. این کلیشه نژادی در رمان *جین ایر* در شخصیت‌پردازی ادوارد راجستر هم به لحاظ ظاهری و هم به لحاظ خلق و خویی بازنمایی شده است.

سومین نژادی که در رمان به صورت ایدئولوژیک و مطابق با منافع سازوکارهای قدرت در بریتانیای عصر ویکتوریا ترسیم شده نژاد فرانسوی است. وقوع انقلاب فرانسه در اواخر قرن هیجدهم با پیام آزادی، برابری و برادری زنگ خطر بزرگی بود برای طبقه حاکمه انگلستان از احتمال بروز انقلابی مشابه در درون مرزها چرا که همزمان جامعه انگلستان با انقلاب صنعتی و تحولات اجتماعی-فرهنگی عظیم و شتابزده‌ای دست و پنجه نرم می‌کرد که سرعت و وسعت بی‌سابقه‌شان موجبات نارضایتی و نابسامانی طبقات مختلف جامعه انگلستان را فراهم کرده بود. از این رو طبقه حاکمه انگلستان با هدف پیشگیری از وقوع انقلابی مشابه انقلاب فرانسه در خانه، دست به تقویت احساسات ناسیونالیستی انگلیسی‌ها از طریق تقویت تضادها و تفاوت‌های ملی، فرهنگی و مذهبی میان انگلستان و فرانسه می‌زند که همین امر منجر به شکل‌گیری نوعی دوگانگی متضاد انگلیسی/فرانسوی می‌شود. نوع شخصیت‌پردازی سلین ورنس، معشوقه فرانسوی فریبکار، پول‌پرست و خائن راجستر و دختر بی‌قیدوبند و سر به‌هوایش ادل که راجستر وی را بزرگوارانه به فرزندخواندگی می‌پذیرد در تضاد با ویژگی‌های معقول و متین شخصیت‌های انگلیسی همتای‌شان از جمله خود جین بر وجود پررنگ این دوالیت انگلیسی/فرانسوی صحنه می‌نهد. مضاف بر این، دوگانگی نژادی نامبرده در بازنمایی‌های مذهبی و نوع تصویری که از کاتولیک‌گرایی فرانسوی در تقابل با پروتستان‌گرایی انگلیسی ترسیم می‌شود نیز تأیید و تثبیت می‌شود. گزیده زیر به قلم هتر گلن

می‌تواند به بهترین شکل نحوه بازنمایی نژادهای غیرانگلیسی در این رمان را عنوان کند:

...روایت زندگی جین داستان انقلاب و طغیان نیست بل داستان "اجتماعی شدن خاموش و رام" است... که در آن آنچه که دیگری، خارجی و غیرانگلیسی ست به گونه‌ای بازنموده می‌شود تا رد شود. کمال و تمامیت پروتستانی، خودانگیخته، طبقه متوسطی و انگلیسی جین در تقابل و تضاد با سبکسری و پوچی دختر بچه فرانسوی، ادل؛ فساد اخلاقی معشوقه‌های خارجی راچستر؛ و جنون مبالغه‌آمیز برتا میسون کرئول پایه‌گذاری و تثبیت می‌شود (۱۳).

منابع

- ریاحی نوری، امیر و فاضل اسدی امجد. "لرد بایرون در تقابل با مدافعان ایدئولوژی پس از جنگ واترلو". نقد زبان و ادبیات خارجی، دوره ۸، شماره ۱۲ (۱۳۹۳): ۹۹-۱۱۵.
- فخری، محسن و شیده احمدزاده. "خوانشی پسااستعماری از آرمان‌شهر سر توماس مور". نقد زبان و ادبیات خارجی، دوره ۶، شماره ۱۰ (۱۳۹۲): ۱۷۴-۱۵۳.
- Bertens, H. (2008). *Literary theory: The basics* (2nd ed.). London: Routledge
- Brontë, C. (2004). *Jane Eyre*. Retrieved from <http://collegebookshelf.net>
- Castle, G. (2007). *The Blackwell guide to literary theory*. Malden: Blackwell Publishing.
- Curtis, L. P., Jr. (1968). *Anglo-Saxons and Celts: A study of anti-Irish prejudice in Victorian England*. Bridgeport: U of Bridgeport P.
- Curtis, L. P., Jr. (1971). *Apes and angels: The Irishman in Victorian caricature*. London: Newton Abbot.
- Embree, A. T. (1962). *Charles Grant and British rule in India*. New York: Columbia UP.
- Evans, R. J. (2011, April). *The Victorians: Empire and race*. Retrieved April 28, 2012, from <http://www.gresham.ac.uk/lectures-and-events/the-victorians-empire-and-race>
- Freud, S. (1963). *Civilization and its Discontents* (J. Riviere, Trans.). London: The Hogarth Press. (Original work published 1930)
- Glen, H. (Ed.). (1997). *New casebooks: Jane Eyre, contemporary critical essays* (pp. 92-129). London: Macmillan Press LTD.
- Habib, M. A. R. (2005). *A history of literary criticism: From Plato to present*. London: Blackwell Publishing Ltd.
- Kumar, K. (2003). *The making of English national identity*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kumar, K. (2006). English and French national identity: Comparisons and contrasts. *Nations and Nationalism*, 12 (3), 413-432.

- Meyer, S. L. (1997). Colonialism and the figurative strategy of *Jane Eyre*. In H. Glen (Ed.), *New casebooks: Jane Eyre, contemporary critical essays* (pp. 92-129). London: Macmillan Press LTD.
- Michie, E. (1996). White chimpanzees and Oriental despots: Racial stereotyping and Edward Rochester. In B. Newman (Ed.), *Jane Eyre: Case studies in contemporary criticism* (pp. 614-631). New York: Bedford's Books of St. Martin Press.
- Montrose, L. (1992). New Historicism. In S. Greenblatt, & G. Gunn (Eds.), *Redrawing the boundaries: The transformation of English and American literary studies* (p. 410). New York: MLA.
- Peschier, D. (2005). *Nineteenth-century anti-Catholic discourse: The case of Charlotte Brontë*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Politi, J. (1997). *Jane Eyre* class-ified. In H. Glen (Ed.), *New casebooks: Jane Eyre, contemporary critical essays* (pp. 78-91). London: Macmillan Press LTD. (originally published in 1982).
- Spivak, G. Ch. (1985). Three women's texts and a critique of imperialism. *Critical Inquiry*, 12 (1), 235-61. Retrieved May 2, 2012, from [http://knarf.english.upenn.edu / Articles/spivak.html](http://knarf.english.upenn.edu/Articles/spivak.html)
- Williams, R. (1958). *Culture and society, 1780–1950*. Harmondsworth: Penguin.
- Wohl, A. S., & Wyhe, J. V. (2004, November). *Phrenology and race in nineteenth-century Britain*. Retrieved April 28, 2012, from [http://www.victorianweb.org/science/phrenology /rc3.htm](http://www.victorianweb.org/science/phrenology/rc3.htm)